

بسم الله الرحمن الرحيم

نسبت سنجی دوگانه ایرانیت و اسلامیت

تقریرسخنرانی دکتر سید حسین شرف الدین، تحت عنوان «نسبت سنجی دوگانه اسلامیت و ایرانیت در نظام سازی دینی» در پژوهشکده شهید صدر ره (اندیشکده نظام سازی و مطالعات ایران) وابسته به دانشگاه جامع امام حسین (ع)، چهارشنبه ۱۴۰۲/۹/۲۹.

منتشر شده در روزنامه فرهیختگان، شماره ۴۰۴۱، سه شنبه ۱۴۰۲/۱۰/۵ در صفحه ۱۴

مقدمتا باید عرض کنم که هرچند در بروشور شما اختلال هویتی یا به تعبیر برخی بحران هویتی مورد ادعا در جامعه ایران، با عطف توجه به دو منظومه از عناصر بنیادین موجود در فرهنگ ایرانی معاصر دوگانه و دو قطبی تقریر شده اما به نظر دقیق، گفتمان فرهنگی غالب در ایران معاصر (صد ساله اخیر) همواره متضمن سه دسته عناصر با خاستگاه های متفاوت و اقتضائات کم و بیش متفاوت بوده است: عناصری از بقایا و رسوبات فرهنگ ایران باستان، عناصری از فرهنگ اسلامی و شیعی و عناصری از فرهنگ غربی یا مدرن.

از این رو، شاکله هویتی جامعه ایران تحت عنوان هویت فرهنگی یا هویت ملی ایرانیان در عصر کنونی، توأمان متضمن سه دسته عناصر به هم پیوسته و درهم آمیخته است. جالب اینکه همین دسته سوم یعنی مدرنیته غربی که از ابتدای ورود، گسل هویتی را در این سرزمین فعال کرده است، چندان که باید مورد بحث و گفت و گوی طرفین منازعه یعنی ملی گرایان و اسلام گرایان قرار نگرفته است.

از این رو، تاکید شما بر دوگانه ایرانیت و اسلامیت، به عنوان مولفه های بنیادین فرهنگ و هویت ایرانی، احتمالاً متأثر از خاستگاه تاریخی این منازعه و تقابل آشکار و پنهان برخی عناصر این دو فرهنگ در عرصه عمل، و نیز تقابل حامیان و حافظان آن دو در طول تاریخ یک صدساله اخیر است.

نکته دیگر، عناصر تشکیل دهنده این سه منظومه بویژه دو منظومه ایرانی و غربی مدرن ابهام دارند و چون هویت یابی، محصول پذیرش یا اعتقاد جمعی به مجموعه ای از اصول مشترک و مورد وفاق است؛ دقیقاً معلوم نیست که ایرانیت مستلزم باورمندی به چه چیزهایی است (سرزمین، تاریخ، قومیت، زبان، دین: قبض و بسط تاریخی این امور زمینه طرح یک سری مناقشات را فراهم ساخته است) یا در خصوص مدرنیته غربی بسیاری از عناصر بنیادین آن (مثل لیبرالیسم، آزادی، عقلانیت، فردگرایی) به معنایی که در موطن اصلی مطرح بوده اساساً به قلمرو فرهنگی کشور ما وارد نشده است.

نکته دیگر اینکه مساله هویت در ایران (که همواره و به بهانه های مختلف، بدان دامن زده می شود) نه از ایرانیت و نه از اسلامیت، بلکه از نسبت میان ایندو ناشی شده است. مراد از اسلامیت هم نه دین اسلام بلکه فرهنگ قدسی روییده در زیست بوم ایرانی در تاریخ هزار و چند ساله است.

نکته دیگر اینکه این مساله (گسست، شکاف یا تعارض هویتی ایرانیان) اگرچه از طرح آغازین آن (عهد مشروطه به این طرف) بیش از صد سال می گذرد اما پرونده آن همچنان مفتوح است و هرازگاهی و به دواعی مختلف توسط جریاناتی بازخوانی می شود. از این رو، یک مساله کهنه و تاریخ مصرف گذشته نیست.

همانگونه که اشاره شد هویت^۱ فرهنگی جامعه و ملت ایران در وضعیت کنونی، همچون بسیاری از جوامع، هویتی چندگانه و ترکیبی است؛ دو مولفه ایرانیت و اسلامیت آن قدمتی چند صدساله و مولفه غربی و مدرن آن سابقه ای یک صد ساله دارد. تنوع و چندگانگی عناصر هویتی وضعیتی است که در بیشتر جوامع وجود دارد و خاص جامعه ما نیست.

در جهان کنونی، شاید نتوان جامعه ای یافت که مدعی یگانگی و یکپارچگی و اصالت فرهنگی باشد. این وضعیت (یعنی یکپارچگی و سره بودن فرهنگ عمومی) اگر در جوامع سنتی و

^۱ - از دید برخی اندیشمندان، هویت برساخته ای ایدئولوژیکی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی است.

پیشامدرن امکان تحقق داشت اما در جوامع امروزی بویژه از دهه های آغازین قرن بیستم به این طرف که ارتباطات میان فرهنگی بسط و گسترش روزافزونی یافته و فرایند جهانی شدن به یمن ظهور رسانه های جهانگستر در حال وقوع است، عملا به تاریخ پیوسته است.

وصف الحال همه فرهنگ ها، در وضعیت کنونی وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است و به یک معنا چند فرهنگی بودن و بلکه التقاط و اختلاط فرهنگی به یک واقعیت محقق و عینی تبدیل شده است.

گفتنی است که هویت فرهنگی در مقیاس ملی را به تبع پدیده دولت-ملت، هویت ملی می نامند. فرهنگ ملی از دید فرهنگ شناسان، هویت و موجودیتی برساختی دارد و همچون چتری فرازین همه خرده فرهنگ ها و قومیت های موجود در یک جامعه را تحت پوشش خود قرار می دهد. فرهنگ ملی در واقع منجر مشترک همه فرهنگ های متنوع و متکثر درون یک درون یک واحد سیاسی اجتماعی یا دولت-ملت است.

یکی از ابهامات این منازعه در برخی خرده گفتمانهای این است که ایرانیت به عنوان نماد ملیت (و چتر فرهنگی همه شمول) گاه در طول اسلامیت فرض شده (مثلا در اندیشه برخی از اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی) و گاه در عرض آن؛ و غالبا کسانی که نسبت عرضی میان ایندو قائل شده اند، به تعارض آنها دامن زده اند. گویا فرض ضمنی این بوده که اسلامیت را نمی توان در دل ایرانیت و به عنوان یکی از عناصر اصلی آن جای داد. این جداانگاری را دو جور می توان تفسیر کرد: (تفسیرخوش بینانه) ایرانیت معرف قومیت و فرهنگ ایرانی است و اسلامیت معرف اعتقاد و باور آن به دین الهی و آسمانی (یکی زمینی و یکی آسمانی، یکی خاکی و یکی افلاکی، یکی خونی و یکی اعتقادی، یکی اختصاصی و یکی اشتراکی است و ایندو مستوای متفاوتی دارند. تفسیردوم که بیشتر توسط جریانات مغرض دامن زده شده اینکه اسلامیت اساسا نسبتی با ایرانیت ندارد، دین رسمی ایرانیان زردشتی است و اسلام یک ایدئولوژی عربی وارداتی است.

نکته دیگر اینکه منازعه ایرانیت و اسلامیت نیز همچون برخی دیگر از منازعات فرهنگی اجتماعی و سیاسی در کشور ما خاستگاه تاریخی بیرونی دارد و یک منازعه بومی و درون‌زا نیست.

در بیان ریشه‌های تاریخ این منازعه فرهنگی ادعا شده که:

در برخی جوامع اروپایی یعنی اروپای مرکزی از نیمه دوم قرن هفدهم به این طرف، تحت تاثیر برخی تحولات درونی، پدیده و رخداد سیاسی اجتماعی بی سابقه و پهن دامنه‌ای به ظهور رسید که در ادبیات سیاسی به عنوان پدیده «دولت-ملت» (Nation-state) از آن یاد می‌شود. ظهور این پدیده یعنی شکل‌گیری واحدهای سیاسی اجتماعی تفکیک شده و متمایز که شاخص‌بازر تمایز آنها برخورداری از یک حاکمیت سیاسی مستقل و انحصاری با همه اجزا و ارکان مربوط است؛ به صورت طبیعی ضرورت وجود یک محوریت و مرجعیت کانونی با مجموعه‌ای از عناصر معنایی مورد وفاق جهت ایجاد وحدت و همدلی میان همه گروه‌های دارای تمایزات قومی، نژادی، زبانی، مذهبی و صنفی مختلف در چارچوب یک واحد سیاسی اجتماعی نوپدید را محرز و مسلم ساخت.

این عنصر مشترک که بیشتر کارکرد وحدت بخش و یکپارچه‌ساز آن مورد نظر بود، هرچیزی می‌توانست باشد (حقیقی، اعتباری، برساختی)، چه اینکه دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی، اعتقاد به تابو (=تلقی قدسی از برخی حیوانات، گیاهان و پدیده‌های طبیعی) در میان برخی اقوام ابتدایی را عمدتاً با هدف ایجاد همدلی و یکپارچگی اعتقادی و عملی در میان افراد و گروه‌های قومی استقرار یافته در یک جغرافیای مسکون و به بیان دیگر، خلق یک هویت جمعی در فراسوی هویت‌های فردی تفسیر می‌کند.

طرح ایده ملت و ملیت (نیشن) به عنوان یک عنصر هویتی مشترک، و پژواک‌های ایدئولوژیک آن که غالباً با عنوان ملت‌گرایی، میهن‌گرایی، وطن‌خواهی، وطن‌دوستی، وطن‌پرستی و... ترجمه می‌شود، همه با این هدف صورت پذیرفت. بالطبع ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی برای ایفای کارکرد مورد انتظار به مجموعه‌ای از دواعی و باورداشت‌های

نظری، خوی و منش های اخلاقی، قواعد و رسوم عملی، نمادها و نشانه ها، اهداف و آرمانها و شعارها و کلیشه های جهت دار و احساسی آراسته شد.

در هر حال، هدف اصلی از ساخت و برساخت اسطوره ملت و میهن، ایجاد مرجعیتی پنداری و تخیلی برای ادغام همه خودهای متنوع و متکثر در یک خود بزرگ و ملی بود. بی شک، ضرورت طرح این ایدئولوژی در جوامعی که دین در آنها به حاشیه رانده شده و کارکردهای اجتماعی آن از جمله هویت بخشی و وحدت آفرینی تحت تاثیر غلبه سکولاریسم به شدت تضعیف شده بود، مقتضای عقلانیت بود. [نسبت میان سکولاریسم و ناسیونالیسم]

به بیان دیگر، کارکرد اصلی و نقش مورد انتظار از ناسیونالیسم یا نشنالیزم این بود که با ساخت و القای یک هویت گفتمانی در فراسوی خرده گفتمان های قومی و محلی، جامعه اروپای آن روز را از تفرق و انشعاب و بروز جنگ های داخلی تا حد زیادی بدور دارد و همه جامعه را حول یک عنصر معنایی مشترک تجمیع کند. به همین دلیل، ضرورت طرح ناسیونالیسم در غرب را به اقتضائات سیاسی اجتماعی مدرنیته و جامعه سازی جدید آن منتسب دانسته اند. [نسبت میان ناسیونالیسم و مدرنیته]

ناسیونالیسم عمدتاً با توسل به مولفه هایی که مدعی اشتراک آنها در میان آحاد و گروههای مختلف یک ملت بود، نقش وحدت بخش خود را به انجام رساند. عناصری همچون سرزمین و جغرافیای مسکون با مرزهای سیاسی معین، میراث تاریخی مشترک، فرهنگ مشترک (مجموعه ای از باورها، ارزش ها، هنجارها، آداب و سنن، آیین ها و مناسک، نمادها، اساطیر، هنر و ادبیات و...)، ابنیه تاریخی و تمدنی، صنایع و تکنولوژیها و مشاهیر و بزرگان.

گفتنی است که واژه ناسیونالیسم، متعاقب ورود به جوامع غیر اروپایی برای مثال، جهان عرب به «القومیه» (قوم گرایی، نژاد گرایی، نژاد پرستی یا ملت گرایی، ملت پرستی، ملت آیینی)^۲ و نیز «الوطنیه» (وطن خواهی، وطن دوستی، وطن گرایی) ترجمه شد و در جامعه فارسی زبان

^۲ - طرح ایدئولوژیها و شعارهایی همچون پان ایرانیسم، پان عربیسم، پان ترکیسم و... نیز به تبع ناسیونالیسم صرفاً با هدف تقویت جنبه های قوم گرایانه و ملیت خواهانه جوامع اسلامی و برجسته سازی تمایز آنها برغم اسلامیت مشترک مطرح شد.

ایران به «ملت گرایی یا ملی گرایی» ترجمه شد. بدیهی است که ترجمه عربی این واژه به الوطنیه با معنای متبادر از آن در زبان مبدء قرابت و تناسب بیشتری دارد. اما ترجمه آن به «ملت» بویژه اگر این واژه با عطف توجه به دلالت های قرآنی آن مورد توجه قرار گیرد، به هیچ وجه موجه نمی نماید، چه واژه ملت در ادبیات قرآنی، معادل دین انگاشته شده (= راه، طریق و روشی که پیامبران الهی برای هدایت بندگان در مسیر نیل به سعادت فراروی آنها گشوده اند. و به همین دلیل ملت به پیامبران تشریح کننده آن نسبت داده شده است: ملت ابراهیم، ملت عیسی، ملت محمد). این معادل اگرچه ممکن است از روی غفلت و بدون قصد و نیت خاص انتخاب شده باشد اما به دلیل پیشینه ذهنی و فرهنگی، نه تنها حساسیتی برنیانگیخت که اقبال دین مداران را نیز به همراه داشت. در هرحال، از دید برخی محققان، ترجمه ناسیونالیسم به ملت گرایی از نوعی مغالطه لفظی ناشی شده است؛ چه واژه ملت متضمن ویژگی های اعتقادی، ارزشی، هنجاری و رفتاری قدسی و مشترک میان یک امت (فراسوی تعلقات قومی، نژادی، زبانی، تاریخی و جغرافیایی) است در حالی که ناسیونالیسم به صورت حقیقی یا ادعایی متضمن ویژگی های قومی، نژادی، سرزمینی و تاریخی مشترک میان اعضای یک جامعه خاص است.^۳ گفتنی است که برای ناسیونالیسم گونه های مختلفی ذکر شده و برای هر یک آثار و کارکردهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خاصی برشمرده اند. اهم این گونه ها عبارتند از: مدنی - سیاسی، قومی - فرهنگی، استقلال - دفاعی.

برگردیم به اصل موضوع بحث:

ورود ایدئولوژی ناسیونالیسم به سایر کشورها از جمله کشورما، زمینه تقابل میان دو منظومه هویتی کلان تحت عنوان ملیت یا ایرانیت (با مولفه های فوق الذکر که معرف قومیت مشترک

^۳ - گفتنی است که امروزه «ملت» به یک واحد اجتماعی سیاسی دارای سابقه تاریخی واحد، قانون و حکومت واحد و احیانا آمل و آرمانهای مشترک و واحد (ملت ایران، ملت عرب، ملت انگلیس) اطلاق می شود. از این رو، ملت به این معنای دوم اصطلاحی مستحدث است.

یک جامعه معین و محدود است) با اسلامیت (که معرف یک فرهنگ دینی و قدسی روپیده در تاریخ و زیست بوم جامعه ایران و حلقه اتصال آن با سایر جوامع اسلامی است) را فراهم آورد؛ یا دست کم بهانه ای برای خوانش متقابل از این دو مولفه کهن، در هم آمیخته و سازگار هویت ایرانی فراهم ساخت. شدت در آمیختگی میان برخی از عناصر این دو منظومه هویتی به حدی است که تشخیص و تفکیک آنها به سختی ممکن است.

در طول چند دهه حاکمیت پهلوی ها همواره جریاناتی مغرض سعی کرده اند این دو مولفه را به صورتی متقابل و متعارض یعنی یکی را معرف قومیت و نژاد، دیگری را معرف دینداری و تشیع، یکی را اصیل و دیگری را غیر اصیل، یکی را خودی و دیگری را بیگانه، یکی را درون زا و دیگری را وارداتی یا تحمیلی تفسیر کنند.

و برای اثبات مدعای خود به برخی نشانگان هویتی مورد مناقشه اسلام همچون برخورداری ایرانیان از نژاد آریایی؛ دین زردشتی، آیین های مزدکی و مانوی، زبان فارسی، و برخی رسومات آیینی همچون عید نوروز، چهارشنبه سوری، سیزده بدر، جشن های سده، مهرگان، بهمن گان، مجموعه های اساطیری همچون شاهنامه، بناهای تاریخی همچون تخت جمشید و... استناد می جستند.

از دید برخی تحلیل گران، تاکید بر عنصر ملیت، آنهم از نوع آریایی آن، جامعه ایران را به برخی جوامع اروپایی نزدیک و از جهان اسلام دور می ساخت و متقابلاً تاکید بر عنصر اسلامیت، نتیجه ای معکوس بدست می داد. این موضوع به فرض صحت می تواند جزو دواعی حکومت پهلوی که میل وافری به تقرب به جهان غرب مدرن داشت، تلقی شود.

^۴ - عمده ترین مولفه های هویت دینی یا اسلامی عبارتند از: پیشوایان، منابع و متون، عقاید و باورها، قواعد و احکام، عبادات و مناسک، قصص و حکایات، نمادها، اماکن قدسی، گروهها و جماعات، هنرها و ادبیات، اعیاد و سوکواریها، پوشش و معماری.

^۵ - ادعای برخورداری جامعه چند پاره و متکثر ایرانی از یک نژاد وحدانی خالص تحت عنوان نژاد آریایی امری غیرقابل اثبات است.

در هر حال، تردیدی نیست که خوانش انشاقی از هویت یکپارچه و در هم آمیخته ایرانیان (تحت عنوان هویت ایرانی - اسلامی) و تقابل افکنی میان عناصر رکنین آن، جامعه ایران را به نوعی گسست و دو پارگی هویتی سوق می دهد.

در ادامه این بخش، با رویکردی تاریخی به برخی از سیاست های اتخاذ شده جهت تقابل افکنی و تثبیت ادعای وجود انشقاق لاینحل در شاکله هویتی ایرانیان اشاره می کنم.

همانگونه که در قبل به اجمال اشاره شد از اواخر دوره قاجار به این طرف تحت تاثیر آشنایی و ارتباطات گسترده میان فرهنگی ایران با جهان غرب و ورود و اشاعه تدریجی برخی از عناصر فرهنگی آن دیار، عنصر سوم نیز به منظومه فرهنگی ایرانیان اضافه شد. از این پس فرهنگ غالب ایرانی، کانون تجمع سه جهان فرهنگی و ملتقای سه گفتمان فرهنگی یا سه نظام معنایی در هم آمیخته و به هم پیوسته شد: فرهنگ ایرانی باستان، فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی مدرن، اگرچه عنصر سوم این مجموعه یعنی فرهنگ غربی تدریجاً در حال ورود و نفوذ بود و در مقایسه با دو عنصر پیشین از اصالت و تاریخت و پذیرش جمعی کمتری برخوردار بود.

حکومت پهلویها، بویژه پهلوی دوم از یک سو با طرح علایق باستان گرایی و تداوم سلسله های شاهنشاهی ایرانی (کوروش، داریوش، اردشیر و...) و از سوی دیگر، با اتخاذ رویکرد مثبت به غرب و الگوی توسعه تمدنی آن، در سیاست های فرهنگی خود عملاً بر دو عنصر ایرانیت و مدرنیت یا غرب گرایی، تاکید ورزید و اسلامیت این فرهنگ کهن را با همه جلوه ها و مظاهر قدسی و تاریخی و ته نشست های عمیق آن در ذهن و ضمیر ایرانیان را مورد بی مهری و بلکه هجمه و تعرض قرار داد؛

انقلاب اسلامی نیز با تاکید وافر بر عنصر اسلامیت، عملاً دو عنصر دیگر آن را مغفول نهاد؛ اگرچه ته نشست های عمیق فرهنگ ایرانی و نفوذ گسترده و سلطه هژمونیک فرهنگ غرب، همچنان در ذیل فرهنگ اسلامی به حیات خود و نقش آفرینی گسترده هرچند گاه در لباس مبدل ادامه دادند.

و همانگونه که در زمان طاغوت برخی جریانات مغرض با طرح سوژه هایی همواره بر تقابل لاینحل دو عنصر اسلامیت و ایرانیت اصرار می ورزیدند؛ بعد از انقلاب نیز عده ای عمدتاً از روی ناآگاهی به جای تاکید بر نقاط اشتراک و بازخوانی و بازتفسیر عناصر به ظاهر ناهمخوان، تقابل ظاهری برخی عناصر فرهنگ ایرانی با فرهنگ اسلامی (مثل چهارشنبه سوری، عید نوروز، سیزده بدر، شب یلدا) را دستمایه تمسخر و خرده گیری قرار دادند و به همین بهانه بر کلیت فرهنگ باستانی مهر ابطال نهادند. حذف عنوان «ملی» از برخی مراکز و سازمانها نیز احتمالاً از همین ذهنیت ناشی شد.

در مقابل، برخی نیز با بصیرت انقلابی سعی در ارائه خوانش هایی بدیل از بقایای عناصر فرهنگ ایرانی کردند و تا حدی از آنها حساسیت زدایی کردند (برای نمونه: کوروش را به ذی القرنین تفسیر کردند، عید نوروز را با طرح دعای تحویل سال و قرآن در سفره هفت سین بازسازی کردند، سیزده بدر را روز طبیعت نام نهادند، چهارشنبه سوری را در حد یک تفریح و سرگرمی برای تخلیه هیجانان نسل جوان تقلیل دادند و...

نیازی به ذکر نیست که این تقابل افکنی ها هم اینک نیز بویژه توسط جریانات سلطنت طلب و ضد انقلاب خارجی با هدف مخالفت با اسلام و انقلاب اسلامی ادامه دارد. در کشور نیز هر ساله به مناسبت روز کوروش (۷ آبان ماه)، عده ای با غفلت از انبوه اشتراکات و انسجام و یکپارچگی موجود در شاکله فرهنگ اسلامی - ایرانی، و هویت ملی ایرانیان بر لزوم بازگشت به سنن باستانی و احیای میراث کهن تاکید می ورزند. در هر حال، این گسست پنداری همواره می تواند به دواعی مختلف، بازخوانی و برجسته شود و وحدانیت و انسجام هویتی در شکل موجود را در معرض اختلال قرار دهد.

جالب است که جریان ایران گرایی برغم حساسیت بیمارگونه نسبت به مولفه اسلامیت در فرهنگ ایرانی، هیچگاه نسبت به عناصر وارداتی فرهنگ غرب مدرن مخالفت صریحی ابراز نکرده است.

شاید مناسبترین راه برای برون رفت از این چالش بی مبنا، بیان حکیمانه شهید مطهری ره باشد: «ما به لحاظ ریشه های طبیعی و نژادی به اقوام آریایی و از لحاظ ساختمان فکری و فرهنگی و سنن و نهادهای اجتماعی به اسلام که از ناحیه ای غیر از نژاد آریایی آمده است؛ وابستگی داریم».

بازخوانی این تقابل

شاید مناسب باشد به برخی از مهم ترین عوامل و زمینه های تاریخی موثر در برجسته سازی خوانش متقابل از دوگانه (ایرانیت و اسلامیت) و اصرار برماندگاری آن اشاره کنیم:

- تالیف آثاری همچون کتاب «دو قرن سکوت»، دکتر عبدالحسین زرین کوب، که بویژه در چاپ اول آن فاتحان عرب را عامل ویرانی ایران و سوزاندن کتابخانه های آن معرفی کرده است؛
- وجود برخی رسوبات شعوبیگری در ذهنیت ایرانی که از زمان ورود اسلام به ایران و سلطه حکومت های عربی بر این سرزمین بوجود آمده و هراز گاهی به دواعی مختلف و توسط جریاناتی بازیابی شده است؛
- استقلال یابی تدریجی کشور در چارچوب پدیده دولت-ملت، و زیرسوال رفتن آرمان امت و امامت و به زعم برخی تضعیف اسلامیت به عنوان یک عنصر فراملی؛
- ارجاع موضعی به عنصر ملیت برای ایجاد یکپارچگی میان اقوام مختلف ایرانی برای دفع بحرانها تهدید کننده کیان ملی و یکپارچگی داخلی مثل جنگ های ایران و روس، ملی شدن صنعت نفت، دفاع مقدس، سرکوب برخی خیزش های تجزیه طلب در دوره بعد از انقلاب؛
- سیاست های فرهنگی حکومت پهلوی با مبانجی برخی کارگزاران غیر مسلمان آن (مثل تاکید بر میراث داری کوروش و داریوش و استمرار سلطه شاهنشاهی، برگزاری جشن های دوهزار و پانصد ساله، تغییر تاریخ شمسی، زدودن تدریجی برخی نمادهای

اسلامی از جامعه و فرهنگ ایران، ایجاد مانع در برگزاری برخی مراسمات مذهبی، مخالفت شدید با روحانیت و حوزه های علمیه و...؛

- برخی القائنات مستشرقین مثل طرح خوانش های ناصواب از آموزه های حکیم فردوسی و شیخ اشراق با عنوان نمادهای مقاومت روح ایرانی در برابر دین اسلام (در حالی که تعالیم آنها روح اسلام را در ابعاد معنوی و عرفانی، در بالاترین سطح ممکن نمایندگی می کند). گفتنی است که هنوز هم برخی جریانات نوشعوبی، بر ضرورت مقاومت روح ایرانی در برابر نفوذ و سلطه اسلام تاکید دارند؛
- اشاعه روایات تحریفی و تقلبی از رابطه اسلام و ایران توسط جریانات مغرض در دوران معاصر (مثل تلقی اسلام به عنوان یک ایدئولوژی عربی و تحمیلی، عدم توجه به پذیرش راغبانه این دین توسط قاطبه ایرانیان، مبالغه در کمیت و کیفیت میراث فرهنگی ایرانیان، عدم تفکیک میان خطاهای اعراب مهاجم و حاکمان اسلامی با روح و حقیقت تعالیم اسلام، نادیده انگاری خدمات بزرگ اسلام به ایران و فرهنگ ایرانی و...؛
- تعقیب آرمان ایران شهری توسط برخی روشنفکران که بر ضرورت بازخوانی میراث تمدنی ایران باستان و فعال سازی ظرفیت های آن تاکید دارند و ایده بازگشت به خود یعنی خود اصیل اسلامی را نوعی انحراف تلقی می کنند (ر.ک: آخرین بیانیه سیدجواد طباطبایی، به مناسبت جنبش زن، زندگی و آزادی کمی قبل از ارتحال ایشان)؛
- وقوع انقلاب اسلامی و شکست برخی جریانات سلطنت طلب و ملی گرا و تبدیل موضوع هویت به سوژه ای برای مخالفت با جریان انقلاب و اینکه انقلابیون مسلمان با طرح ایده امت و امامت، موقعیت ایران را به عنوان یک دولت- ملت تضعیف کرده اند و پیشینه باستانی آن را جاهلیت می خوانند؛
- و...

وجود برخی ابهامات در این منازعه

- تلقی مروجان این تقابل این است که گویا جامعه ایران قبل از ورود اسلام، از یک منظومه فرهنگی منسجم و یکپارچه و دارای هویت وحدانی با عنوان «ایرانیت» برخوردار بوده که بعد از آمدن اسلام این پیکره دستخوش تلاشی شد و تنها عناصری از آن که با آموزه ها و عقاید اسلامی همخوانی داشت، برجای ماند. این تلقی با گزارشات تاریخی از وضعیت پیشا اسلام این سرزمین انطباق ندارد؛
- «ایرانیت و اسلامیت» به مثابه دو مولفه هویتی به هم پیوسته و در هم آمیخته، به لحاظ مفهومی در طول تاریخ تطورات و قبض و بسط هایی را تجربه کرده اند؛ و بسته به قرائت های مختلفی که از آنها بدست داده می شود، نسبت میان آنها نیز متفاوت ارزیابی می شود؛
- مدعیان این منازعه و منتقدان ورود اسلامیت معمولاً از ویرانی ها و عقب ماندگی های همه جانبه ناشی از سلطه طولانی مدت پادشاهان ظالم و مستبد و دست نشاندهان محلی و منطقه ای آنها (ایلخانان، خوانین، کلانترها، کدخدایان)؛ منازعات بی مبنای اقوام مختلف ایرانی با یکدیگر، عقب ماندگی های ریشه دار فکری، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و مدیریتی جامعه ایران در طول تاریخ؛ ضعف ها و کاستی های اخلاقی و ارتباطی مردم این سرزمین؛ خسارات و تباهی های ناشی از یورش مهاجمان خارجی مثل اسکندر مقدونی و مغولان، ورود مدرنیته و هجوم فرهنگی ویرانگر آن و... سخن قاطعی بمیان نمی آورند و حساسیت متناسبی ابراز نمی دارند؛ گویا علت العلل تباهی ها و عقب ماندگی های این ملت را باید در هجوم اعراب و ورود اسلام به این سرزمین جستجو کرد؛
- مدعیان این منازعه، خدمات بسیار ارزشمند اسلام به ایران، یا آثار متفرع بر اسلامیت این سرزمین را چندان که باید به حساب نمی آورند: نقش اسلام در شکل گیری، تقویت و تداوم هویت ملی و ایرانی (موضوعی موید به شواهد تاریخی و جامعه شناختی فراوان حتی قرن ها قبل از ظهور صفویه)، اصلاح، تقویت، و استمرار فرهنگ و نظام معنایی ایران باستان، بویژه ارزش های آرمانی آن مثل انسان دوستی، عدالت

خواهی، حق جویی، ظلم ستیزی، وفاداری، مهربانی و...؛ نقش اسلام در ظهور قیام های رهایی بخش مثل نهضت سربداران در مقابل تهاجم ویرانگرمغولان و حفظ این سرزمین از نابودی توسط قوای بیگانه، نقش فرهنگ فردوسی (شیعه مذهب) و قیام حسن صباح در دفع سلطه طولانی مدت عباسیان، نقش خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند بزرگ شیعی در ایجاد زمینه برای شکل گیری نوعی نظم سیاسی نوین ایرانی در دوره ایلخانی و در نتیجه سقوط حاکمیت عباسی، نقش اسلام و علمای شیعه در شکل گیری حکومت یکپارچه و قدرتمند صفویه؛ نقش منحصر بفرد اسلام در تربیت دانشمندان بزرگ ایرانی در تراز جهانی (همچون فارابی، ابن سینا، سهروردی، خوارزمی، ذکریای رازی، و...)؛ نقش اسلام در هدایت برخی رخداد‌های سرنوشت ساز این ملت مثل جنگ های ایران و روس، جنبش تنباکو، نهضت مشروطیت، ملی شدن صنعت نفت، انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی.

نتیجه پایانی

شهید مطهری با تالیف کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» بی اعتباری منازعه هویتی ایرانیان را با استناد به دلایل مختلفی مبرهن ساخت. روح بیان ایشان این است:

همان طور که اسلام، ایران را آزاد کرد و روح تازه‌ای در پیکر ایرانی دمید؛ تمدن کهن ایران نیز «به تمدن جوان و باعظمت اسلامی، کمک و خدمات فراوان نمود. تردیدی نیست که ایرانیان بیش از هر ملت دیگر، نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار دادند و بیش از هر ملت دیگر در این راه صمیمیت و اخلاص نشان دادند.» به بیان دیگر، ایرانیت و اسلامیت در کالبد تشیع، مهمترین نقش را در توسعه بخشی به تمدن و فرهنگ اسلامی داشته اند.⁶

⁶ - گفتنی است که ناسیونالیسم و ملیت هیچگاه مساله ایران و جهان اسلام که عنصر مشترک مترقی برای وحدت دارند، نبوده و نیست. ملیت گرایی به معنای رایج آن برخلاف تعالیم اسلام بوده و مانع بزرگی در مسیر وحدت امت اسلامی شمرده می شود. تردیدی نیست که اسلام پیوندهای مبتنی بر قوم، عشیره، قبیله، شعب به عنوان مبنای گروه بندی سیاسی و اقتدارهای

ابن خلدون، متفکر مسلمان قرن هشتم هجری می‌گوید: از عجایب روزگار این است که حاملان تمدن اسلامی و ناشران کتاب و دانش، ایرانیان عجم هستند. (ر.ک: مجموعه آثار، ج ۱۴، مواضع مختلف)

پیشنهاداتی در مسیر نظام سازی:

- ما الزاما باید از این خرده هویت‌های منازعه آمیز قومی، فرهنگی، زبانی و مذهبی عبور کنیم تا به یک هویت واحد ملی فراگیر با مولفه هایی که مورد وفاق قاطبه ایرانیان است، دست بیابیم؛
- باید بپذیریم که کشور ما نیز همچون سایر کشورهای حدودا ۲۰۰ گانه جهان از یک هویت ملی برخوردار است و همه نمادهای ملی اعم از کلاسیک و مدرن را دارد (مرزهای جغرافیایی مشخص، پیشینه تمدنی کهن، میراث فرهنگی تاریخی، قومیت های اصیل و ریشه دار، حاکمیت ملی، قانون اساسی، پرچم ملی، سرود ملی، واحد پول ملی، اسناد هویتی ملی، حتی رسانه ملی، تیم ملی، خودرو ملی، عضویت در سازمان ملل و جامعه جهانی و... قاعدتا هویت ناشی از تعلق به امت اسلامی و جهان اسلام نباید به تضعیف مایه های ملی و ملیتی منجر شود.
- ماباید این سه عنصر هویتی کلان را در کنار هم بنشانیم و جایگاه مناسب هریک را برحسب میزان اصالت و اعتبار، تاثیرگذاری و کارآمدی و مقبولیت جمعی در شاکله

مشروع (که منشا آنها خاک و خون است) را به رسمیت نمی شناسد؛ اسلام همچنین با عصیت و حمیت قومی، نژادی، و زبانی مخالف است (و ملاک برتری را «تقوا» قرار داده است)، اگرچه با وطن دوستی و وفاداری به میهن و زاد بوم، مخالفتی ندارد و بلکه آن را نشانه ایمان و عامل آبادانی بلاد شمرده است؛

ناسیونالیسم ایرانی، برخلاف برخی تلقی های مغرضانه، تقابلی با اسلامیت ندارد. به تعبیر شهید مطهری، ملیت و هویت جمعی ایرانیان مبتنی بر عنصر «اسلامیت» است. ملیت ایرانی بواقع همان اسلامیت اوست.

هویت ملی خود تعیین کنیم و ترکیب منسجمی از این عناصر متناسب با اقتضائات عصری برساخت کنیم.

- ما لاجرم باید با تمایلات ملیت گرایانه افراطی (شوونیسیم) و در مقابل تمایلات ملیت گریز و ملیت ستیز مبارزه کنیم (نتیجه برخی اقدامات جریان‌ات ملی گرا و اسلام گرایان افراطی، چیزی جز اختلال هویتی نیست)؛

- مانیزم مثل هرملتی نیاز داریم که همواره میراث فرهنگی تاریخی خود را در پرتو دانش‌ها و تجربه‌های جدید و متناسب با اقتضائات عصری و زمانی بازخوانی کنیم؛

- ما به دلیل اعتقاد به اسلام به عنوان دین الهی خاتم، یک نظام اعتقادی، ارزشی و هنجاری جامع و متعالی، یک مولفه هویتی اصیل و سعادت بخش، موتور محرک تمدن بزرگ ایرانی - اسلامی، و مبنای نظری و ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی؛ باید مرجعیت بلامنزاع آن را (به عنوان یک کلان‌الگوی مشترک میان همه اقوام ایرانی و اکثریت قاطع جامعه کنونی ایران) آن را در همه سطوح و ساحت‌های زندگی فردی و اجتماعی و ملی بپذیریم و معیارهای آن را اصل و فصل الخطاب قرار دهیم.

- انتظار این است که نظام جمهوری اسلامی و رهبران فکری آن، موضع خود را در قبال دوگانه دولت - ملت و امامت - امت نظرا و عملا روشن سازند و به شبهات این عرصه پاسخ گویند؛

- چنین به نظر می‌رسد که انگاره یا کلیشه «ایرانی - اسلامی» که بعد از انقلاب به عنوان پسوند بسیاری از پدیده‌ها از جمله هویت ملی از آن سخن می‌رود، نیاز به صراحت بخشی و ابهام زدایی بیشتر دارد؛

- از دید برخی اندیشمندان اجتماعی، هویت‌ها اموری گفتمانی و برساختی‌اند و بیشتر ارزش ابزاری و کارکردی دارند تا اصالت ماهوی. این سخن اگر در باره هویت‌های دینی و اسلامی غیر قابل قبول باشد؛ در باره هویت‌های ملی، قومی، زبانی و به طور کلی، هویت‌های مبتنی بر خاک و خون امری پذیرفتنی است و این آموزه می‌تواند

- تأحادی تعصبات کور را مهار کند. در هر حال، هویت از هر نوع که باشد نباید به خودمداری و خود برتری و تفاخر قومی و ملی و تعصبات بی مبنا منجر شود؛
- تاکید بر آموزه ها و سبک های سکولار با هدف ایجاد بیشترین زمینه برای همزیستی متقابل میان گروههای مختلف و مهار تمایلات و تعصبات فرقه گرایانه، در کشورهای مثل ما که سابقه کهن مذهبی دارند، جواب نمی دهد؛
 - نکته پایانی اینکه برخی اندیشمندان بر این باورند که در جهان شبکه ای امروز و عضویت قهری افراد در قبایل مختلف که به یمن فضای مجازی محقق شده و زمینه پیوند افراد در فراسوی تعلقات پیشین در گستره جهانی فراهم آمده است؛ به جای تاکید بر هویت های پهن دامنه ملی و مذهبی، باید ظهور خرده هویت های متکثر، متنوع، مختلط و سیال گروهی و فراسرزمینی را به رسمیت شناخت. از دید ایشان، روند کنونی، در نهایت به بی اعتباری مقوله ملیت و هویت های ملی منتهی خواهد شد. روشن است که عنصر هویت نیز به تبع تغییرات هستی شناختی جهان متغیر خواهد شد.

والحمد لله